

## همیشه کسی هست تا از دریا بگوید

مهدی اصلانی



از سال‌های آغازین اسیرکشی‌ی تابستان ۶۷ و جدان‌های زخم‌خورده و مخالفین تبعیدی جمهوری اسلامی در گرامی‌داشت نام نیست‌شده‌گان هستی‌بخش آن دوزخ‌سال و زنده‌داشت نام تمامی به قتل رسیده‌گان آن فریب‌سال، با برگزاری مراسم‌های یادمان، نام چندین هزار مخالف جمهوری اسلامی که در فاصله‌ی یک ماه و آه با سریت کامل و کمال رازداری به خاک سپرده شدند گرامی می‌دارند. روح‌الله خمینی با مُهر آن نفرین‌نامه‌ی تباه، استخوان هزاران جان جوان بر خاک‌پشته‌های اسلامی شیار کرد و حادثه‌ای بی‌بدیل در عرصه‌ی مخالف‌کشی به نمایش گذاشت.

بر ما دانسته است که سهم کفار در اسیرکشی‌ی ۶۷ گورستان خاوران بوده و لعنت‌آبادهایی از این شمار که کامیون‌های حمل گوشت بدن‌های گرم‌شان به امانت خاک سپردند.

چندین هزار "محارب" نیز در مُجاهدکشی‌ی آن سال در گم‌گورهای بی‌مزار پنهان کردند و هنوز از دفن‌گاهشان هیچ نمی‌دانیم.

آنان خاطره‌ی عظیم ملتی در گورچال‌های بی‌شمارشان پری‌کردند. از این رو گزمگان حکم بر ذبح خاطره داده‌اند: خاطره بی‌خاطره. بندیان اما همه بی‌پنجره‌اند و پرخاطره. از کجا می‌آید این همه خاطره و چه‌گونه بدون اسم شب بی‌اذن قرق‌بان از سد کرکره‌های فلزی عبور می‌کند. از آن سال که حکم تبر بود و خواب سنجاقک آشفته، همه‌ی تابستان‌ها یلدای باغ را مویه می‌کنیم و خسته‌ی برف‌بندان گردنه‌ها نشان دریا می‌جوییم. و "خوشا که شامه‌ی سگ کور مانده"

۲۶ سال است ما از حسینیه‌ی خون تا خاوران بوی سدر و کافور به مشام می‌کشیم. بندیان نه از برآمد ۲۶ تابستان که از همه‌ی ۶۷ تابستان نیامده نیز بی‌زارند.

مبنای نظام زندان اسلامی از پشت‌پام‌کشی آغازین تا کهریزک و نیز تا همیشه‌ی هنوز بر تحقیر روح و دریدن جسم استوار بوده. تازیانه حرف اول و آخر این زنگی مست است. قفس‌فروشان اسلامی در زندان‌های حکومت‌شان جسم و جان، تُوامان به تراج می‌برند.

یادمان‌های سالیانه‌ی تبعید به همت تبعیدیان حکومت الله با تمامی ایرادهای نهفته در آن، اگر نه در هیچ چیز دیگر که در نشانند حافظه و یاد به جای فراموشی موفق بوده است. فاش‌گویی، همه‌گویی و بلندگویی در برگزاری آئین‌های

سنتی، در کنار نقل خاطرات جان‌بدر برده‌گان و شاهدان و نیز تلاش پدیدآورنده‌گان آثار هنری به تمامی در خدمت پیروزی حافظه بر نسیان است.

این‌بار رضا علامه‌زاده در همراهی با دو یار دور و درازش، اسفندیار منفردزاده و بیژن شاهمرادی برای آن‌که بدانیم دریا چه مزه‌ای دارد ما را به مهمانی‌ی دریا می‌خوانند و نوشیدن پیاله‌ای از آن تلخ‌وش.

با من از دریا بگو برشی است تصویری از زندگی دو مادر و دو دختر. یکی واقعی و دیگری همسان و تخیلی. آذر و نینا مادر و دختری واقعی در کنار رویا و دریا.

نمایش عمومی "با من از دریا بگو" در بیست‌وششمین سال‌گشت کشتار بزرگ سهمی است در آبیاری بذر حافظه‌ی جمعی و رویش نهال یاد در مقابله با خوره‌ی فراموشی.

آذر آل‌کنعان، یکی از نمونه‌های تجاوز در زندان‌های حکومت اسلامی است که در "دوران طلایی" در دهه‌ی شصت تنش دریده می‌شود. آذر زنی است گردتبار که مرگ‌فروشان اسلامی تنش مجروح می‌کنند. تاراج روح اما، هرگز.

حقیر خدایانی که شرم نمی‌شناسند، ناموس عشق می‌درند تا غرورش به گدایی وادارند و به سکوت بکشانندش. آذر اما در مقابل دوربین فیلم‌ساز وجدان تماشاچیان بر صلیب می‌کشد و تماشای خودیرانی انسان و این فیلم "بفروش" از سکه می‌اندازد و با گفتن آن‌چه بر وی رفت روایت درد مکرر کرده و شانه سبک می‌کند. آذر با شکستن سد سکوت، وسعت بی‌مروتی زورمندان به سخره می‌گیرد.

آذر غرور به امانت وامی‌نهد و وجدان‌های زخم‌خورده را نهیب می‌زند. او از کسانی می‌گوید که دیگر نیستند. آنانی که مهربانی را به منقار گرفته و سایه‌ی نخل همه‌گستر می‌خواستند. آذر به یادمان می‌آورد چه‌قدر مهربانی کنار دست‌مان پرپر کردند و چه‌قدر آبی دریا را گریسته و چه رطب‌ها در مویه‌زار به آبی خزر سپردیم.

از پس دیوارهای خاکستری و غیاب آدمی، پنجره‌های بی‌پرده بغض می‌ترکانند و ما در درازنای تبعید با بوسه و باران و گل عهد می‌بندیم حتا اگر اقیانوس را بگرییم، ماه نیامده‌ی این شب‌سال بلند از پشت دریاها طلوع خواهد کرد. دختری که می‌توانست دریا نام داشته باشد همراه با صندلی‌های خالی دادگاه‌های جهانی که خمیازه‌کشان نوبت جانیان به انتظار نشسته‌اند. این ندا سر می‌دهد: "دادگاهی که یک روز شک ندارم به جای دنیا برگزار می‌شود" فیلم با نگاهی به دادگاه نمادین ایران تریبونال شهادت پاره‌ای از زنده‌ماده‌گان و خانواده‌ی جان‌سپرده‌گان را نیز به تصویر می‌کشد.

تابستان ۶۷ دیوار رازی است دولتی که اگر آجری از آن کشیده شود خروارها نکبت بر سر مرگ‌فروشان آوار می‌کند. "خاطره بیا کمک کن! نگاه کن شلوار کرم‌رنگ هبت را پیدا کردیم" حفاری گم‌گورهای بی‌شمار در خراشه‌ی ناخن و خون مادران درد یعنی کشف استخوان، و هر استخوان یعنی حضور غایب یک انسان.

از سرنوشت صدها چشم‌بند بی‌صاحب، عینک‌ها و دم‌پایی‌های پلاستیکی تلنبار شده در کریدورهای مرگ بی‌خبریم. "برای آن‌که بدانیم دریا چه مزه‌ای دارد تنها چشیدن جرعه‌ای از آن کافی است"

آذر و نینا می‌دانند. رویا و دریا می‌دانند. رضا علامه و اسفند و بیژن هم می‌دانند. شما هم خواهید دانست با دیدن "با من از دریا بگو"

چهارشنبه 12 شهریور 1393

+++++

برچیده تبرستان از خبرنامه گویا (گویا نیوز) 3-9-14

<http://news.gooya.com/politics/archives/2014/09/185448.php>